



## جایگاه مسأله‌ی فردپدایی<sup>۱</sup>

ژیلبر سیموندون\*

به دو شیوه می‌توان به واقعیت هستنده<sup>۲</sup> در مقام یک فرد<sup>۳</sup> نزدیک شد: یا از راه مسیری جوهرباورانه<sup>۴</sup>، که به وسیله‌اش هستنده در وحدتش منسجم در نظر گرفته می‌شود، مهیا برای خودش، متکی بر خودش، خلق نشده، و مقاوم در برابر هرآنچه نیست؛ یا از راه مسیری ماده‌صورت‌باورانه<sup>۵</sup>، که به وسیله‌اش خلق فرد از طریق پیوند بین صورت<sup>۶</sup> و ماده<sup>۷</sup> در نظر گرفته می‌شود. یگانه‌انگاری خودمحورانه‌ی جوهرباوری با دوقطبی‌ت الگوی ماده‌صورت‌باورانه در تقابل است. درعین حال، اشتراکی هم بین این دو رویکرد به واقعیت فرد وجود دارد: هر دو وجود اصل تفرد<sup>۸</sup> را که مقدم بر خود تفرد است و می‌تواند برای توضیح، تولید، و پیشبرد این تفرد استفاده شود پیش‌فرض می‌گیرند. با آغاز از فرد ساخت‌یافته و داده‌شده می‌توان گامی به عقب به سوی شروط وجود<sup>۹</sup> فرد برداشت. این شیوه‌ی طرح مسأله‌ی تفرد (یعنی، آغاز از ملاحظه‌ی وجود افراد) پیش‌فرضی را که باید بررسی شود پنهان می‌کند، چون جنبه‌ی مهمی از راه‌حل‌های پیشنهادی را دربرمی‌گیرد و به کندوکاو در اصل تفرد وارد می‌شود. فرد در مقام فرد ساخت‌یافته همان واقعیت جالبی‌ست که باید تشریح شود. پس در پی اصل تفرد خواهیم بود، آن‌هم به‌عنوان آن اصلی که بتواند خصایص فرد را تشریح کند اما بدون هرگونه نسبت ضروری با دیگر جوانب هستنده که می‌توانند همبسته‌ی ظهور واقعیتی تفردیافته باشند. این چشم‌انداز پژوهشی رجحانی

---

\* در مورد برخی مفاهیم مجاورتی مثل فرد، فردپدایی (هستنده‌زایی)، تفرد، فردی‌سازی، و معادل‌گزینی‌شان، ر.ک. دو درس از حیوان و انسان، ژیلبر سیموندون، ترجمه پیمان غلامی (عصب‌سنج: ۱۳۹۴)، ص ۱۱-۱۵، آنلاین در <http://asabsanj.com/asab/simondon-book>. م.

1 ontogenesis

2 being

3 individual

4 substantialist

5 hylomorphic

6 form

7 matter

8 individuation

9 existence

هستی‌شناختی به فرد ساخت یافته می‌بخشد. این پژوهش در عین حال در خطر آن است که یک فردپیدایی راستین را تدارک نبیند، یعنی نتواند فرد را درون نظام واقعیتی که تفرد در آن روی می‌دهد واقع کند.

حین جستجوی اصل تفرد به این بن‌انگاره می‌رسیم که تفرد واجد اصل است. در این انگاره‌ی اصل، مشخصه‌ای وجود دارد که فردیت ساخت یافته را با خصایصی که به محض ساخت یافتن در اختیارشان خواهد داشت ترسیم می‌کند. انگاره‌ی اصل تفرد تا حدی از تکوین در جهتی دیگر می‌آید، از نوعی فردپیدایی وارونه: برای آن که پیدایش فرد همراه با خصایص قطعی‌اش را شرح دهیم باید وجود ضابطه‌ای اولیه را فرض بگیریم، یعنی وجود اصل را که هم دلیل فردبودن یک فرد را توضیح خواهد داد و هم اینت آن را. با وجود این، هنوز باید نشان داد که فردپیدایی می‌تواند ضابطه‌ی اول را به عنوان شرط اولش داشته باشد: یک ضابطه پیشاپیش یک فرد است، یا، در هر حال، چیزی فردیت‌پذیر است و می‌تواند سرچشمه‌ی اینت باشد و خودش را به چندین اینت بدل سازد. هرآنچه بتواند در مقام مبنایی برای یک نسبت به کار رود پیشاپیش واجد حالتی وجودی به‌عنوان فرد است، چه یک اتم باشد، ذره‌ای خارجی و تقسیم‌ناپذیر، چه ماده‌ی نخستین یا صورت. یک اتم می‌تواند از طریق کلینامن به نسبتی با دیگر اتم‌ها وارد شود. یک اتم این‌گونه یک فرد را، چه ماندنی باشد چه نباشد، از راه خلای نامتناهی و شدنی بی‌پایان می‌سازد. ماده می‌تواند واجد صورت شود، و فردپیدایی نیز درون همین نسبت صورت‌ماده مستتر است. اگر اینت لزوم ذاتی اتم، ماده، یا صورت نمی‌بود، کشف اصل تفرد در این واقعیات هم ممکن نمی‌شد. جستجوی اصل تفرد در واقعیتی مقدم بر خود تفرد یعنی ملاحظه‌ی تفرد فقط به‌منزله‌ی فردپیدایی. اصل تفرد این‌گونه منشأ اینت است. در واقع، هم جوهرگرایی اتمیستی و هم دکترین ماده‌صورت‌باورانه از توصیف مستقیم فردپیدایی اجتناب می‌کنند؛ اتمیسم پیدایش امر مرکب را توصیف می‌کند، مانند بدن زنده، آن‌چه تنها وحدتی متزلزل و موقتی دارد، از دل مواجهه‌ای تصادفی سربرمی‌آورد، و همین‌که نیروی چسبنده‌ای که آنرا در وحدت مرکبش منعقد می‌کند مغلوب نیروی قوی‌تر شود، دوباره به عناصرش تجزیه می‌شود. خود نیروهای چسبنده‌ای که می‌توانند به‌عنوان اصل تفرد فرد مرکب در نظر گرفته شوند در ساختار ذراتی بنیادی قرار می‌گیرند که در سرتاسر ابدیت وجود دارند و دقیقاً همان افرادند. در اتمیسم، اصل تفرد همین وجود بی‌نهایت اتم است و در آن دقیقه‌ای که اندیشه می‌کوشد طبیعت‌شان را به چنگ آورد همواره پیشاپیش حضور دارد. تفرد یک فاکت است: برای هر اتم، تفرد یعنی وجود خاص و مفروض هر اتم، و برای هر مرکب، تفرد یعنی این فاکت که مرکب به لطف مواجهه‌ای تصادفی همان است که هست، یعنی یک مرکب.

برعکس، بنا بر الگوی ماده‌صورت‌باورانه، هستنده‌ی تفردیافته در آن دقیقه که ماده و صورت به مرکب بدل خواهند شد از پیش مفروض نیست<sup>۲</sup>. ما شاهد فردپیدایی نیستیم چون همواره خود را قبل از صورت‌یابی یا همان فردپیدایی قرار می‌دهیم. اصل تفرد این‌گونه نه در خود تفرد یا در یک عملیات<sup>۳</sup>، بلکه در آن‌چه این عملیات نیاز دارد تا بتواند وجود داشته باشد، در ماده و صورت، فهم می‌شود. فرض می‌گیرند که این اصل یا در ماده شامل

1 ecceity

2 Aristotle, *Metaphysics* 1037<sup>b</sup> 32.

3 operation

شود یا در صورت، چون این تصور از عملیات تفرد وجود دارد که نمی‌تواند اصل تفرد را تأمین کند، که تنها می‌تواند آن را عملی سازد. جستجوی اصل تفرد یا پیش از تفرد اتفاق می‌افتد یا پس از آن، بسته به این که الگوی فرد جسمانی باشد (در اتمیسم جوهرباورانه) یا فن‌آورانه و حیاتی (در الگوی ماده‌صورت‌باورانه). با این حال، در هر مورد منطقه‌ای مبهم در کار است که عملیات تفرد را پنهان می‌کند. این عملیات به‌عنوان چیزی در نظر گرفته می‌شود که باید توضیح داده شود و نه به‌عنوان آنچه توضیح باید در آن یافت شود – و از همین جاست انگاره‌ی اصل تفرد. عملیات به‌عنوان چیزی که باید توضیح داده شود در نظر گرفته می‌شود زیرا اندیشه میل می‌کند به سوی هستنده‌ی فردی کاملی که باید فهمیده شود، و این‌گونه از عرصه‌ی تفرد درمی‌گذرد تا پس از این عملیات به فرد برسد. بنابراین، وجود یک توالی گذرا پیش‌فرض گرفته می‌شود: ابتدا اصل تفرد وجود دارد، سپس این اصل عملیات تفرد را متقبل می‌شود، و سرانجام فرد ساخت‌یافته سربرمی‌آورد. اگر، برعکس، فرض بگیریم که تفرد فقط مولد فرد نیست، آن‌گاه در پی آن نخواهیم بود که از مرحله‌ی تفرد سریعاً بگذریم تا به واقعیت نهایی یا به خود فرد برسیم، یعنی دنبال آن‌ام که فردپیدایی را در سرتاسر پیشروی واقعیتش به چنگ آوریم، و فرد را از راه تفرد بشناسیم و نه تفرد را از راه فرد.

می‌خواهیم نشان دهیم که جستجوی اصل تفرد باید وارون شود: عملیات تفرد باید آغازین باشد، عملیاتی که از طریقش فرد به وجود می‌آید و همه‌ی خصایص بیانگر توسعه، رژیم، و حالت‌مندی‌هایش معین می‌شود. پس فرد به‌عنوان واقعیتی نسبی، در مقام مرحله‌ای معین از هستن یا بودن که واقعیتی پیش‌فردی را فرض می‌گیرد، فهمیده می‌شود و حتی پس از تفرد نیز به‌نفسه وجود ندارد، چراکه تفرد پتانسیل‌هایی واقعیت پیش‌فردی را یک‌باره به پایان نمی‌برد. به‌علاوه، تفرد نه تنها فرد، که جفت فردمحیط را نیز به منصفی ظهور می‌رساند.<sup>۳</sup> فرد این‌گونه به دو معنا نسبی‌ست، هم چون تمام هستنده نیست، و هم چون نتیجه‌ی حالتی از هستنده است که در آن نه به‌منزله‌ی فرد وجود دارد و نه در مقام اصل تفرد.

در نتیجه تفرد، مادامی که عملیات هستنده‌ی کامل<sup>۴</sup> است، در مقام فردپیدایی در نظر گرفته می‌شود. تفرد این‌گونه باید یک رفع<sup>۵</sup> جزئی و نسبی فهمیده شود که در نظامی شامل پتانسیل‌ها روی می‌دهد و یکجور ناسازگاری با خود را در خود دارد که هم بابت نیروهای تنش است و هم از سر ناممکنی برهم‌کنش بین ضوابط غایی ابعاد.

لفظ «فردپیدایی» در صورتی معنی کاملش را می‌یابد که، به‌جای فهم محدود و اشتقاقی‌اش به‌عنوان پیدایش<sup>۶</sup> فرد (در تقابل با پیدایشی بزرگتر مثل پیدایش گونه)، بابت تعیین خصیصه‌ی شدن هستنده به کار رود، آنچه هستنده به‌واسطه‌اش مادامی که هست در مقام هستنده می‌شود. تقابل بین هستنده و شدنش تنها می‌تواند

---

1 modalities

2 potentials

۳. ضرورتی ندارد که محیط ساده، همگن، و یکنواخت باشد، اما می‌تواند اینطور هم باشد؛ محیط اساساً می‌تواند با تنشی بین دو مرتبه‌ی بزرگی بسیار بالا درنور دیده شود که فرد وقتی دارد به وجود می‌آید بین‌شان وساطت می‌کند.

4 the complete being

5 resolution

6 genesis

در گستره‌ی دکترینی معتبر باشد که الگوی هستنده را در یک جوهر می‌بیند. با این حال، می‌توان فرض کرد که شدن بُعدی از هستنده است متناظر با ظرفیت هستنده برای بیرون‌زدن از خودش، برای تجزیه‌ی خودش از طریق مرحله‌زدایی<sup>۱</sup>. هستنده‌ی پیشافردي هستنده‌ای است که هیچ مرحله‌ای در آن وجود ندارد؛ هستنده‌ای که تفرّد در آن روی می‌دهد هستنده‌ای است که رفع در آن از راه تقسیم هستنده به مراحل ظهور می‌کند. تقسیم هستنده به مراحل یعنی شدن. شدن چارچوبی نیست که هستنده در آن وجود دارد، شدن بُعدی از هستنده است، یا حالت رفع یک ناسازگاری اولیه که غنی از پتانسیل‌هاست.<sup>۲</sup> تفرّد متناظر است با ظهور مراحل در هستنده که همان مراحل هستنده‌اند. تفرّد نه نتیجه‌ای پرت‌افتاده در حاشیه‌ی شدن، بلکه خود همین عملیات در فرایند انجامش است. تفرّد را تنها می‌توان بر مبنای اشباع بی‌اندازه<sup>۳</sup> و اولیه‌ی هستنده فهمید که ابتدا همگن<sup>۴</sup> و فاقد شدن است ولی بعدتر به خودش ساخت می‌بخشد و می‌شود، و این‌گونه فرد و محیط را براساس شدن ایجاد می‌کند، که این همان رفع تنش‌های اولیه و ابقای این تنش‌ها به صورت ساخت است. در معنایی خاص، می‌توان گفت که تنها اصل راهنما ابقای هستنده از راه شدن است؛ این ابقا از راه تبادلات بین ساختار و عملیات وجود دارد و با جهش‌های کوانتومی در تعادل‌های متوالی ادامه می‌یابد. برای اندیشیدن به تفرّد باید هستنده را نه در مقام جوهر، ماده، یا صورت، بلکه به‌عنوان یک سیستم در نظر گرفت که شارژ (بارگذاری) و بیش‌ازاندازه اشباع می‌شود، سیستمی و رای میزان وحدت، سیستمی که صرفاً از خودش تشکیل نمی‌شود و نمی‌تواند با استفاده از قانون طرد شق میانه به‌درستی اندیشیده شود. هستنده‌ی انضمامی<sup>۵</sup>، یا هستنده‌ی کامل، یعنی هستنده‌ی پیشافردي<sup>۶</sup>، هستنده‌ای بیش از یک وحدت<sup>۷</sup> است. وحدت، که مشخصه‌ی هستنده‌ی تفرّدیافته است، و هویت<sup>۸</sup> (همانندی)، که استفاده از قانون طرد شق میانه را مجاز می‌داند، برای هستنده‌ی پیشافردي کاربردی ندارند، و همین نکته توضیح می‌دهد که چرا جهان نمی‌تواند پس از روی‌دادنش با موناها بازسازی شود، نه حتی با افزودن اصول دیگری همچون اصل دلیل کافی، تا در نتیجه آن‌ها را درون عالم ترتیب دهد. وحدت و هویت تنها برای یکی از مراحل هستنده کاربرد دارند و پس از عملیات تفرّد می‌آیند؛ این انگاره‌ها نمی‌توانند به ما در کشف اصل تفرّد یاری برسانند؛ آن‌ها کاربستی برای فردیدایی در کامل‌ترین معنایش ندارند، یعنی برای شدن هستنده در مقام هستنده‌ای که خودش را با تفرّدبخشیدن به خودش تقسیم و مرحله‌زدایی می‌کند.

تفرّد آن قدرها که باید اندیشه و توصیف نشده است زیرا در گذشته تنها یک شکل توازن، یا همان توازن پایدار<sup>۹</sup>، شناخته شده بود. توازن فرایاپدار<sup>۱۰</sup> به شناخت در نیامده بود؛ سر بسته تصور می‌شد که هستنده در حالت

1 dephasing

۲. و ساخت مرتبه‌ی بزرگی میانگینی بین دو ضابطه‌ی غایی؛ خود شدن فردیدایانه هم می‌تواند از زاویه‌ای در مقام وساطت در نظر شود.

3 supersaturation

4 homogeneous

5 concrete being

6 preindividual being

7 unity

8 identity

9 stable equilibrium

10 metastable equilibrium

توازن پایدار باشد. با این حال، توازن پایدار شدن را کنار می‌گذارد، چون با پایین‌ترین سطح ممکن انرژی پتانسیل متناظر است. در یک سیستم وقتی توازن پایدار به دست می‌آید که تمام دگرگونی‌های ممکن تحقق یافته باشند و دیگر هیچ نیرویی در کار نباشد. همه‌ی پتانسیل‌ها بالفعل شده‌اند و سیستم با رسیدن به پایین‌ترین سطح انرژی دیگر نمی‌تواند خودش را دگرگون کند. قدما تنها ناپایداری و پایداری، حرکت و سکون را می‌شناختند؛ آن‌ها هیچ تصور روشن و عینی از فرایند پایداری<sup>۱</sup> نداشتند. برای تعریف فرایند پایداری باید از انگاره‌های نظم، انرژی پتانسیل در سیستم، و انگاره‌ی افزایش آنتروپی استفاده کرد. بدین طریق می‌توان این حالت فرایند پایداری هستنده را که تفاوت فراوانی با توازن پایدار و سکون دارد تعریف کرد، حالتی که قدما نمی‌توانستند جهت کشف اصل تفرد به کار گیرند چون هیچ پارادایم روشنی از فیزیک وجود نداشت تا به آن‌ها در فهم نحوه‌ی کاربردش یاری برساند.<sup>۲</sup> پس سعی می‌شود ابتدا تفرد جسمانی<sup>۳</sup> به عنوان موردی از رفع در یک سیستم فرایند پایداری ارائه شود، هر چند با آغاز از یک حالت سیستم مانند فوق‌تبرید<sup>۴</sup> یا فوق‌اشباع که بر پیدایش بلورها مسلط است. تبلور<sup>۵</sup> انگاره‌های سنجیده‌ای در اختیارمان می‌گذارد که می‌توانند در مقام پارادایم‌ها در سایر حوزه‌ها به کار روند هر چند حق واقعیت تفرد جسمانی را به طور کامل ادا نمی‌کند.

همچنین می‌توان فرض کرد که واقعیت، در خودش، ابتدا به محلولی فوق‌اشباع شده می‌ماند و حتی کامل‌تر از آن در رژیم پیشافرادی حضور دارد، آن‌جا که بیش از وحدت و بیش از هویت است و می‌تواند خودش را در مقام یک موج یا ذره، ماده یا انرژی بیان کند، زیرا هر عملیات و هر نسبت درون عملیات یک تفردند که هستنده‌ی پیشافرادی را تقسیم یا مرحله‌زدایی می‌کند درحالی‌که توأمان مقادیر غایی<sup>۶</sup> و مراتب بزرگی<sup>۷</sup> را که در ابتدا بدون وساطت بودند به هم ربط می‌دهد. مکملیت<sup>۸</sup> پیامد معرفت‌شناختی فرایند پایداری اولیه و اصیل واقعیت خواهد بود. نه مکانیسم نه انرژی‌تسیم، به عنوان نظریات هویت، نمی‌توانند این واقعیت را کامل شرح دهند. نظریه‌ی میدان‌ها، نظریه‌ی ذرات، و نظریه‌ی برهم‌کنش میدان‌ها و ذرات هنوز قدری دوگانه‌انگار هستند، ولی به نظریه‌ای در باب امر پیشافرادی منجر می‌شوند. نظریه‌ی کوانتوم نیز به طریقی دیگر این رژیم امر پیشافرادی را که از وحدت درمی‌گذرد به چنگ می‌آورد: تبادل انرژی از راه مقادیر اولیه روی می‌دهد، انگار تفرد انرژی در نسبت بین ذرات وجود داشته باشد و این‌گونه بتوان آن مقادیر را به یک معنا افراد جسمانی<sup>۹</sup> در نظر گرفت. این احتمالاً توضیح بدهد که چطور مکانیک کوانتوم و مکانیک موج به عنوان دو نظریه‌ای که تا امروز ناسازگار با هم مانده‌اند عاقبت می‌توانند همگرا شوند. آن‌ها را می‌توان در مقام دو شیوه‌ی بیان امر پیشافرادی دید، هر چند

1 metastability

۲. در دوران باستان معادل‌های شهودی و هنجارینی برای انگاره‌ی فرایند پایداری وجود داشت؛ با این حال فرایند پایداری بسیار مرهون توسعه‌ی علوم است چون عموماً هم حضور دو مرتبه‌ی بزرگی و هم غیاب ارتباط بینایی بین مراتب را فرض می‌گیرد.

3 physical individuation

4 supercooling

5 crystallization

6 extreme values

7 orders of magnitude

8 complementarity

9 physical individual

از رهگذر تجلیات متفاوتی که امر پیشافردی از طریق شان در مقام امر پیشافردی به میان می‌آید. مادون امر پیوسته و امر ناپیوسته، کوانتوم و مکمل فراپایدار<sup>۱</sup> (بیش از وحدت) وجود دارد که همان امر پیشافردی راستین است. ضرورت اصلاح کردن و جفت کردن مفاهیم پایه‌ای در فیزیک احتمالاً بدین خاطر است که مفاهیم تنها برای واقعیت تفردیافته کافی اند و نه برای واقعیت پیشافردی.

این‌گونه ارزش نمونه‌وار مطالعه‌ی پیدایش بلورها به منزله‌ی فرایند تفرد آشکار می‌شود، چون به مطالعه‌ی ماکروسکوپی پدیده‌ای مجال می‌دهد که خودش مبتنی‌ست بر آن حالاتی از سیستم که متعلق‌اند به حوزه‌ای میکروفیزیکی که مولکولی‌ست و نه مولی. این مطالعه فعالیت را خواهد فهمید که در حد یا آستانه‌ی بلور<sup>۲</sup> شکل گرفته است. این تفرد برخورد ماده و صورتی از پیش موجود نیست که همچون ضوابط از پیش ساخت یافته و مجزا از قبل وجود داشته‌اند؛ این تفرد یک رفع است ناشی از سیستمی فراپایدار که مملو از پتانسیل‌هاست: صورت، ماده، و انرژی از قبل در سیستم وجود دارند. نه صورت کافی‌ست نه ماده. اصل راستین تفرد وساطت<sup>۳</sup> است، طوری که معمولاً دوگانگی اصیل مراتب بزرگی و غیاب اولیه‌ی ارتباط متقابل بین شان را همراه با ارتباط متعاقب بین مراتب بزرگی و پایدارسازی فرض می‌گیرد.

همزمان که انرژی پتانسیل (شرط یک مرتبه‌ی بزرگی بالاتر) خودش را بالفعل می‌کند، ماده نیز خودش را درون افراد ساخت یافته در یک مرتبه‌ی بزرگی میانگین سامان می‌بخشد و تقسیم می‌کند (شرط یک مرتبه‌ی بزرگی پایین‌تر) و از راه نوعی فرایند واسط تقویت<sup>۴</sup> بسط می‌یابد.

رژیم انرژی‌تیک سیستم فراپایدار به تبلور می‌انجامد و پشتیبانش است ولی صورت بلورها خصایص مولکولی یا اتمی گونه‌ای شیمیایی و برساننده را بیان می‌کند.

همین انگاره‌ی فراپایداری می‌تواند در قلمرو زندگان برای توصیف تفرد به کار رود؛ ولی تفرد در این مورد دیگر همچون در قلمرو جسمانی فقط به‌طریقی آبی، خشن، و قطعی، یعنی مانند جهشی کوانتومی روی نمی‌دهد طوری که دوگانگی محیط و فرد را پس پشت بگذارد. آن‌هم با محیطی که فردی که دیگر وجود ندارد تضعیفش می‌کند و با فردی که ابعاد محیط را دیگر با خود ندارد. برای موجود زنده، این سنخ تفرد یک منشأ مطلق هم هست؛ ولی با تفردی تداوم یافته همراه می‌شود که پیرو حالت اساسی شدن همان زندگی‌ست: زندگان فعالیت تفرد مدام را درون خود ابقا می‌کنند. این نه تنها همچون بلور یا مولکول نتیجه‌ی تفرد، که تیاتر راستین تفرد است. البته، تمام فعالیت‌های موجود زنده، همچون در مورد فرد جسمانی، در حدش متمرکز نیست. درون خود موجود زنده رژیم کامل‌تر رزونانس درونی<sup>۵</sup> وجود دارد، همان‌که مستلزم ارتباط دائمی‌ست و فراپایداری را به‌عنوان شرط زندگی حفظ می‌کند. این تنها خصیصه‌ی موجود زنده نیست، و موجود زنده نمی‌تواند به یک

---

1 metastable complement

2 crystal

3 mediation

4 amplification

5 internal resonance

آدمکانیکی تقلیل یابد که پیرو نوعی فرمول توازن پیچیده که متشکل از توازن‌های ساده‌تر است چند توازن مشخص را حفظ می‌کند یا در پی سازگارهایی بین اوضاع اضطراری متفاوت است؛ موجود زنده درعین حال هستنده‌ایست نتیجه‌ی تفردی آغازین که خود این تفرد را تقویت می‌کند، فعالیت‌یست که ابژه‌ی فنی<sup>۱</sup> نمی‌تواند متقبلش شود، زیرا درغیراین‌صورت سایبرنتیک می‌توانست موجود زنده را بر اساس کارکردش با ابژه‌ی فنی قیاس کند. در موجود زنده، تفردی به دست فرد وجود دارد و نه فقط یک کارایی که بخواهد نتیجه‌ی تفردی تمام‌وکمال یک‌بار و برای همیشه باشد انگار که فرد ساخته شده باشد؛ موجود زنده مسائل را حل می‌کند، نه تنها با وفق دادن خودش، یعنی با تغییر نسبتش با محیط (که یک ماشین به آن تواناست)،<sup>۲</sup> بلکه با تغییر خودش، با ابداع ساخت‌های درونی تازه و ورود تمام‌عیار خودش به اصل‌موضوعه‌ی<sup>۳</sup> مسائل حیاتی.<sup>۴</sup> فرد زنده سیستم تفرد است، سیستمی تفردبخش و سیستمی که به خودش تفرد می‌بخشد؛ در این سیستم موجود زنده با روزنانس درونی و ترجمه‌ی نسبت (داشتن) با-خود به دگرگونی<sup>۵</sup> طرف‌ایم. در قلمرو جسمانی، روزنانس درونی ماهیت حد فرد را که در فرایند تفردبخشیدن به خودش است توصیف می‌کند؛ در قلمرو موجود زنده، تا آن‌جا که فرد یک فرد است، این روزنانس بدل به معیار هر فرد در تمامیتش می‌شود؛ این روزنانس در سیستم فرد وجود دارد و نه فقط در آنچه فرد همراه با محیطش شکل می‌دهد. ساخت درونی ارگانیسم فقط نتیجه‌ی فعالیت‌ی که روی می‌دهد و نتیجه‌ی مدولاسیونی که در حد بین قلمرو بیرونیت و درونیت روی می‌دهد نیست. فرد جسمانی، که مدام از مرکزیت می‌افتد، که مدام پیرامون خودش است، که در حد قلمرویش فعال است، واجد هیچ درونیت حقیقی نیست؛ برعکس، فرد زنده به‌راستی واجد یک درونیت است چون تفرد خودش را درون فرد به انجام می‌رساند؛ در فرد زنده درون هم برساننده است، درحالی‌که در فرد جسمانی فقط حد برساننده است، و آنچه از حیث مکان‌شناختی درون است از حیث تکوینی مقدم است. فرد زنده در تمامی عناصرش با خودش مقارن<sup>۶</sup> است، اما این نکته در مورد فرد جسمانی صادق نیست، چون حامل چیزی از گذشته است که حتی وقتی هنوز رشد می‌کند واقعاً گذشته است. موجود زنده در درون خودش پیوندگاه ارتباطات اطلاعاتی<sup>۷</sup> است؛ سیستمی درون سیستم، شامل وساطتی بین دو مرتبه‌ی بزرگی درون خودش.<sup>۸</sup>

دست آخر، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که تفرد کل واقعیت پیشافرادی را به انجام نمی‌رساند، که فرد نه تنها حافظ رژیم فراپایداری بلکه حاملش است، طوری که فرد ساخت‌یافته<sup>۹</sup> شارژ هم‌بسته‌ی واقعیت پیشافرادی را با خودش انتقال می‌دهد و با همه‌ی پتانسیل‌های توصیفگر سرشتش جان می‌گیرد: این فرضیه با

1 technical object

۲. هم‌ایستایی و هم‌ایستا نزد آشپای.

3 axiomatic

۴. با این شکل از معرفی موجود زنده است که او می‌تواند دارای اثری اطلاعاتی باشد، می‌تواند خودش همان پیوندگاه ارتباطات بینابینی و برهم‌کنشی بین دو مرتبه‌ی واقعیت شود که یکی بالاتر از ابعاد اوست و دیگری پایین‌تر، طوری که خود او به این اثر یا پیوند سامان می‌دهد.

5 contemporary

6 informative communication

۷. این وساطت داخلی می‌تواند به‌صورت یک میانجی مداخله کند که به وساطت خارجی که فرد زنده محقق می‌کند ربط دارد، که این خود به موجود زنده اجازه می‌دهد تا یک مرتبه‌ی بزرگی کیهانی (مثلاً، انرژی نور خورشید) و یک مرتبه‌ی بزرگی زیرمولکولی را به ارتباط با هم وارد کند.



فرضیه‌ی کوانتوم در فیزیک و همین‌طور فرضیه‌ی نسبیت سطوح انرژی پتانسیل معادل است. تفرد نسبی‌ست، درست مانند تغییری ساختاری در سیستمی جسمانی؛ سطحی از پتانسیل باقی می‌ماند، و بدین‌معنا تفردهای بعدی همچنان ممکن‌اند. این طبیعت پیشافردي که در پیوند با فرد باقی می‌ماند سرچشمه‌ی حالات فرایاپادار آتی‌ست که تفردهای جدید می‌توانند از آن‌ها سربرآورند. بنا بر این فرضیه، می‌توان در نظر گرفت که هر نسبت راستین‌شان<sup>۱</sup> هستند را دارد طوری که تفردی تازه را درون خودش گسترش می‌دهد. این نسبت بین دو ضابطه که پیشاپیش افراد باشند ظهور نمی‌کند؛ این نسبت سويه‌ای از رزونانس درونی سیستم تفرد است، بخشی از یک حالت سیستم. این موجود زنده، که هم بیشتر از وحدت است و هم کمتر از آن، حامل یک مسأله‌زای درونی<sup>۲</sup> است و به‌عنوان یک عنصر می‌تواند به مسأله‌زایی وارد شود که بزرگتر از مسأله‌زای هستی خاص خودش است. برای فرد، مشارکت<sup>۳</sup> یعنی به میانجی شارژ واقعیت پیشافردي‌اش یا از راه پتانسیل‌هایش عنصری در یک تفرد بزرگتر باشد.

بدین‌ترتیب بدون ارجاع به جوهرهای تازه می‌توان به نسبتی که درونی و بیرونی فرد است به‌عنوان مشارکت فکر کرد. امر روانی<sup>۴</sup> و امر جمعی<sup>۵</sup> را تفردهایی می‌سازند که پس از تفرد حیاتی<sup>۶</sup> روی می‌دهند. امر روانی پیوستار تفرد حیاتی در یک هستند است که برای حل مسأله‌زای خاصش باید از راه عملش به‌عنوان عنصری از مسأله، در مقام یک سوژه به میان بیاید. این سوژه می‌تواند به‌عنوان وحدت هستند در مقام یک موجود زنده‌ی تفردیافته فهمیده شود، همچنین به‌عنوان هستند‌ای که اعمالش را از راه جهان به خودش در مقام یک عنصر و یک بُعد از جهان نشان می‌دهد. مسائل حیاتی در خودشان فروسته نیستند؛ اصل موضوعه‌ی بازشان تنها می‌تواند با یک سری نامعلوم از تفردهای پی‌درپی اشباع شود که واقعیت پیشافردي بیشتری را به راه می‌اندازد و آن را در نسبت با محیط تجسد می‌بخشد. قابلیت عاطفی و ادراک در هیجان و در علم یکپارچه می‌شوند، هر دو در تلاش‌اند از ابعاد جدید استفاده کنند. باین‌حال، هستند‌ی روانی<sup>۷</sup> نمی‌تواند مسأله‌زای خودش را درون خودش حل کند؛ شارژ واقعیت پیشافردي‌اش مشارکت را به‌صورت شرط تفرد جمعی<sup>۸</sup> ممکن می‌سازد، گرچه همزمان به خودش به‌عنوان هستند‌ای روانی تفرد می‌بخشد که به فراسوی حدود موجود زنده‌ی تفردیافته می‌رود و موجود زنده را درون سیستم ساخته‌شده از جهان و سوژه تن‌دار می‌کند. تفرد به‌صورت جمع<sup>۹</sup> فرد را به فرد گروهی (گروه‌فرد)<sup>۹</sup> بدل می‌سازد که با گروه از راه واقعیتی پیشافردي که حاملش است پیوند دارد و وقتی با واقعیات پیشافردي سایر افراد یکی شود خودش را به وحدتی جمعی<sup>۱۰</sup> تفرد می‌بخشد. هر دو تفرد، روانی و

---

1 status

2 inner problematic

3 participation

4 the psychic

5 the collective

6 vital individuation

7 psychic being

8 collective individuation

9 group individual

10 collective unity

جمعی، رابطه‌ای متقابل با هم دارند؛ آن‌ها تعریف مقوله‌ی امر ترفردی<sup>۱</sup> را ممکن می‌سازند، مقوله‌ای که می‌تواند برای توضیح وحدت سیستمی تفرّد (روانی) درونی و تفرّد (جمعی) بیرونی استفاده شود. جهان روانی-اجتماعی امر ترفردی نه کاملاً اجتماعی است نه بینافردی<sup>۲</sup>؛ این جهان عملیات راستین تفرّد را از روی بن‌مایه‌ی واقعیت پیشافردی فرض می‌گیرد طوری که در پیوند با افراد است و قادر به ساخت مسأله‌زایی تازه ضمن فرایپایداری‌اش. امر ترفردی بیانگر شرط کوانتوم و هم‌بسته‌ی تکثر مراتب بزرگی است. موجود زنده در مقام هستنده‌ای مسأله‌زا<sup>۳</sup> هم‌زمان مافوق و مادون وحدت ارائه می‌شود. اگر بگوییم موجود زنده مسأله‌زاست انگار گفته‌ایم شدن<sup>۴</sup> بُعدی از زندگان است: موجود زنده پیرو شدنش است، که وساطتی را برایش فراهم می‌آورد. موجود زنده عامل و تیانر تفرّد است؛ شدنش تفرّدی همیشگی یا یک سری از وقوع تفردهاست که از یک فرایپایداری به فرایپایداری دیگر پیش می‌رود. فرد این‌گونه نه جوهر است نه جزئی ساده از جمع: امر جمعی در مقام رفع مسأله‌زای فردی به میان می‌آید، یعنی بن‌مایه‌ی واقعیت جمعی پیشاپیش تا حدی در فرد وجود دارد، آن‌هم به صورت واقعیتی پیشافردی که در پیوند با واقعیتی تفرّد یافته می‌ماند؛ آنچه بابت فرضیه‌ی اشتباه جوهرگشت<sup>۵</sup> واقعیت فردی معمولاً یک نسبت خوانده می‌شود در واقع بُعدی از تفرّد است که فرد از طریقش می‌شود. این نسبت، این نسبت با جهان و جمع، بُعدی از تفرّد است که فرد با آغاز از واقعیتی پیشافردی که گام‌به‌گام به خودش تفرّد می‌بخشد در آن مشارکت می‌جوید.

روان‌شناسی و نظریه‌ی امر جمعی این‌گونه به هم پیوند می‌خورند: این فریدیدایی است که نشان می‌دهد کدام مشارکت در امر جمعی و کدام عملیات روانی به‌عنوان رفع یک مسأله‌زا صورت پذیرفته‌اند. تفرّد در مقام خود زندگی می‌تواند در بطن موقعیتی سرشار از تعارض به‌عنوان کشف اصل موضوعه‌ی تازه‌ای فهم شود که همه‌ی عناصر آن موقعیت را درون سیستمی شامل فرد متجسد و یکپارچه می‌کند. برای فهمیدن فعالیت روانی در نظریه‌ی تفرّد به‌عنوان رفع خصیصه‌ی تعارض‌آمیز حالت فرایپایدار باید راه‌های درستی را بیابیم که سیستم‌های فرایپایدار در زندگی بنا نهاده‌اند. از این حیث، هر دو انگاره‌ی نسبت تطبیقی فرد با محیطش<sup>۶</sup> و انگاره‌ی انتقادی نسبت سوژه‌ی شناسنده با اژه‌ی شناخته‌شده باید اصلاح شوند؛ شناخت می‌تواند نه با آغاز از یک حسانیت<sup>۷</sup> و از راه انتزاع، بلکه به طریقی مسأله‌زا با آغاز از وحدتی واجد سوگیری و رده‌بندی اولیه<sup>۸</sup>، با جفت‌شدن حسانیت و سوگیری، با جهت‌گیری موجود زنده در جهانی قطبی شده ایجاد شود. این‌جا دوباره باید خود را از الگوی ماده‌صورت‌باورانه خلاص کنیم؛ هیچ حسانیتی در کار نیست که ماده‌ای را بازنماید که مفروضی پسینی برای صورت‌های پیشینی حس‌پذیری<sup>۹</sup> باشد. صورت‌های پیشینی رفع اولیه‌ی تنش‌های ناشی از مواجهه‌ی

1 transindividual

2 interindividual

3 problematic being

4 substantialization

۵. به‌ویژه محال است بتوان نسبت (داشتن) با محیط را پیش و حین تفرّد به‌صورت نسبت (داشتن) با محیطی یکتا و همگن در نظر آورد. خود محیط یک سیستم است، یکجور گروه‌بندی ترکیبی دو یا چندین سطح واقعیت، بدون ارتباط بینایی پیش از تفرّد.

6 sensation

7 an initial tropistic or taxonomic unity

8 sensibility

وحدت‌های واجد سوگیری و رده‌بندی اولیه هستند؛ صورت‌های پیشینی حس‌پذیری نه پیشینی‌اند نه پسینی که بتوان با انتزاع به دست آورد، بلکه ساخت‌های یک اصل موضوعه‌اند که در عملیات تفرد ظاهر می‌شود. جهان زندگان پیشاپیش در این وحدت واجد سوگیری و رده‌بندی حاضرند، ولی جهان در آن تنها نقش یک جهت را دارد، یعنی نقش قطبیت شیئی که نه تنها از هستنده‌ی تفردیافته گسترش می‌یابد، بلکه او را در یک دوتایی نامعین قرار می‌دهد طوری که او نقطه‌ای بینابین را اشغال می‌کند. ادراک، و بعد علم، همچنان به حل این مسأله‌زا ادامه می‌دهند، نه صرفاً با ابداع چارچوب‌های مکانی-زمانی، بلکه با ساختن انگاره‌ی ابژه که به منبع شیب‌های اولیه بدل می‌شود و به آن‌ها بر اساس یک جهان ترتیب می‌دهد. تمایز بین پیشینی و پسینی، به‌عنوان عاقبت‌الگوی ماده‌صورت‌باورانه در نظریه‌ی شناخت، عملیات راستین تفرد درمقام کانون شناخت را با منطقه‌ی مرکزی مبهمش می‌پوشاند. همین انگاره‌ی سری کیفی یا اشتدادی<sup>۱</sup> باید بر اساس نظریه‌ی مراحل هستنده در نظر گرفته شود: این انگاره نسبت‌محور<sup>۲</sup> نیست و ضوابط غایی از پیش موجود حافظش نیست، اما با آغاز از یک حالت میانگین ابتدایی بسط می‌یابد، حالتی که موجود زنده را در محلش می‌نشانند و آن را روی شیئی می‌گذارد که جهت / معنایی به وحدت واجد سوگیری یا رده‌بندی می‌دهد. یک سری یعنی بینش انتزاعی از جهت / معنایی که بر اساسش وحدت واجد سوگیری یا رده‌بندی به خودش جهت می‌دهد. باید با تفرد آغاز کنیم، با هستنده وقتی در کانونش فهم شده، بر اساس مکان‌مندی و شدن، و نه با فرد که در پیشگاه جهانی که با آن بیگانه است به تحول جوهری دچار شده.

همین روش را می‌توان برای فهم قابلیت عاطفی و هیجانی به کار برد، روشی که رزونانس هستنده را در نسبت با خودش می‌سازد و هستنده‌ی تفردیافته را به واقعیتی پیشافرادی که بدان پیوند خورده پیوند می‌زند، درست همان‌طور که وحدت واجد سوگیری یا رده‌بندی و ادراک آنرا به محیطش پیوند می‌زند. امر روانی از تفردهایی بی‌درپی ساخته می‌شود که به هستنده مجال می‌دهند تا متناظر با برقراری ارتباط پیوسته بین چیزی بزرگتر و کوچکتر از وی حالات مسأله‌زا را حل کند.

اما امر روانی نمی‌تواند خودش را تنها در سطح هستنده‌ی تفردیافته حل کند؛ امر روانی شالوده‌ی مشارکت در تفردی بالاتر است – تفرد جمعی. هستنده‌ی فردی به‌تنهایی با به‌پرسش کشیدن خودش نمی‌تواند به فراسوی حدود اضطراب برود، اضطراب به‌منزله‌ی عملیاتی که هیچ عملی ندارد، هیجانی همیشگی که قادر به حل قابلیت عاطفی نیست، محکی که هستنده‌ی تفردیافته به‌وسیله‌اش ابعاد بودن یا هستش را بی‌آن‌که قادر به فراروی ازشان باشد می‌کاود. انگاره‌ی امر جمعی، در مقام اصل موضوعه‌ای که یک مسأله‌زای روانی را حل می‌کند، با انگاره‌ی امر تفرادی متناظر است.

این اصلاحات در انگاره‌های وصف‌شده متکی به این فرضیه‌اند که یک اطلاعات مفروض نه هرگز به واقعیتی منحصربه‌فرد و همگن، بلکه به دو مرتبه‌ی متفاوت در حالت ناهمخوانی<sup>۳</sup> ربط دارد؛ اطلاعات، چه در سطح

1 intensive or qualitative series

2 relational

3 disparation

وحدت واجد سوگیری باشد چه در سطح ترافردی، هرگز به صورتی مهیا نیست که بتواند مفروض یا داده شود؛ اطلاعات تششی ست بین دو واقعیت ناهمخوان، دلالتی ست که وقتی ظهور خواهد کرد که یک عملیات تفرد بتواند بُعدی را که آن دو واقعیت از رهگذرش به یک سیستم بدل می‌شوند کشف کند. پس اطلاعات الفبای تفرد است؛ اطلاعات طلب تفرد است، طلب گذار از یک سیستم فرایپایدار به یک سیستم فرایپایدار دیگر؛ اطلاعات هرگز یک چیز داده‌شده یا مفروض نیست. اطلاعات فاقد وحدت یا هویت است زیرا یک ضابطه نیست؛ اطلاعات تشش سیستم هستند را فرض می‌گیرد تا آن را به طور کافی دریابد. اطلاعات تنها می‌تواند ذاتی یک مسأله‌زا باشد؛ ناسازگاری سیستم حل نشده از طریق اطلاعات به بُعدی سامان‌بخش در رفع بدل می‌شود؛ اطلاعات مرحله‌ی تغییر سیستم را فرض می‌گیرد، چون یک حالت پیشافرادی اولیه را فرض می‌گیرد که به خودش بر حسب سامان کشف‌شده تفرد می‌بخشد. اطلاعات فرمول تفرد است، فرمولی که نمی‌تواند مقدم بر این تفرد وجود داشته باشد. اطلاعات همواره می‌تواند در حال حاضر، در اکنون باشد، زیرا معنایی ست که سیستم بر اساس آن به خودش تفرد می‌بخشد.<sup>۱</sup>

این پژوهش بر اساس این فهم از هستند است: هستند دارای وحدت هویت نیست، چون در این وحدت پایدار هیچ نوع دگرگونی ممکن نیست؛ هستند دارای وحدتی تراشده‌ی است، یعنی می‌تواند خودش را در نسبت با خودش مرحله‌زایی کند؛ می‌تواند با آغاز از مرکز از هر طرف از خودش سرریز کند. آنچه نسبت یا دوگانگی اصول خوانده می‌شود در واقع گسترش هستند است که بیش از وحدت و بیش از هویت است؛ شدن بُعدی از هستند است، شدن آن نیست که (بر اساس یک توالی که هستندی ابتدای مفروض و جوهری در انقیادش باشد) بر سر هستند می‌آید. تفرد باید شدن هستند فهم شود و نه الگویی از هستند که دلالتش را به انتها خواهد رساند. هستندی تفردیافته تمام هستند نیست، نه حتی هستندی نخستین است؛ به جای فهم تفرد با آغاز از هستندی تفردیافته، باید بر اساس مراتب بزرگی متعدد هستندی تفردیافته را با آغاز از تفرد و تفرد را با آغاز از هستندی پیشافرادی فهمید.

پس این پژوهش قصد دارد صورت‌ها، شیوه‌ها، و درجه‌های تفرد را مطالعه کند، تا در نتیجه فرد را بر مبنای سه سطح جسمانی، حیاتی و روانی، و روان‌اجتماعی در هستند واقع کند. به جای فرض جوهرها برای تشریح تفرد، رژیم‌های متفاوت تفرد را به عنوان شالوده‌ی حوزه‌های ماده، زندگی، روح، و جامعه در نظر می‌گیریم. تفکیک، ایجاد سلسله‌مراتب، و مناسبات بین این حوزه‌ها به منزله‌ی جنبه‌های تفرد بر اساس حالت‌مندی‌های متفاوتش ظهور می‌کنند؛ به عبارت دیگر، انگاره‌های جوهر، صورت، و ماده را با انگاره‌های بنیادی‌تر اطلاعات اولیه، روزنانس درونی، فرایپایداری، انرژی پتانسیل، و مراتب بزرگی عوض می‌کنیم.

---

۱. این تصدیق باعث نمی‌شود اعتبار نظریات کمی اطلاعات و سنجه‌های اندازه‌گیری پیچیدگی را منکر شویم، اما در عین حال وضعیتی بنیادی (وضعیت هستندی پیشافرادی) را مقدم بر هرگونه دوگانگی فرستنده و گیرنده، و از این رو مقدم بر هرگونه پیام مخابره‌شده پیش‌فرض می‌گیرد. از این وضعیت بنیادی (در فهم کلاسیک اطلاعات مخابره‌شده به صورت پیام) نه منبع اطلاعات بلکه شرطی آغازین بر جا می‌ماند که بدون آن هیچ اثری از اطلاعات و در نتیجه هیچ اطلاعاتی در کار نیست: فرایپایداری گیرنده، چه هستندی فنی باشد چه فردی زنده. این اطلاعات را «اطلاعات اولیه» می‌خوانیم.

با این حال، برای آنکه این تغییر لفظ‌شناختی و مفهومی ممکن شود به روشی تازه و انگاره‌هایی تازه نیاز است. روش عبارت است از اینکه سعی نکنیم ذات واقعی مفروض را با استفاده از نسبتی مفهومی بین دو ضابطه‌ی غایی از پیش موجود بسازیم و اینکه همه‌ی مناسبات راستینی را که شأن هستند را دارند در نظر بگیریم. نسبت حالت‌مندی هستند است؛ نسبت همزمان است با ضوابطی که خود نسبت ضامن وجودشان است. یک نسبت باید به‌عنوان نسبتی در هستند، نسبت هستند، یا طوراً هستند فهم شود، و نه به‌منزله‌ی نسبتی خشک و خالی بین دو ضابطه که می‌توانند با استفاده از مفاهیم به قدر کافی شناخته شوند طوری که انگار هر دو ضابطه وجودی مجزا و مقدم دارند. از آنجا که ضوابط جواهر فهمیده می‌شوند، پس نسبت هم نسبت ضوابط است، و هستند به ضوابط تفکیک می‌شود چون هستند در بدو امر، یعنی قبل از هر کنکاش در تفرد، به‌عنوان جواهر فهم می‌شود. با این حال، اگر جواهر دیگر الگوی هستند نباشد، می‌شود نسبت را به‌عنوان ناین‌همانی هستند با خودش فهمید، در مقام شمول واقعی در هستند که با خود هستند یکی نیست — طوری که هستند، در مقام هستند، قبل از هر تفرد می‌تواند بیش از وحدت و بیش از هویت (این‌همانی، همانندی) فهم شود.<sup>۲</sup> این روش بن‌انگاره‌ای هستی‌شناختی را فرض می‌گیرد: در سطح هستند‌ای مقدم بر هر تفرد، قانون طرد شق میانه و اصل هویت دیگر هیچ کاربردی ندارند؛ این قواعد فقط برای هستند‌ای به کار می‌روند که پیشاپیش تفرد یافته است؛ آن‌ها هستند‌ای فلاکت‌زده را تعریف می‌کنند که به محیط و فرد تفکیک شده است. آن‌ها بدین ترتیب برای هر هستند، برای هر مجموعه‌ای که بعدتر به دست فرد و محیط ایجاد شده‌اند، کاربرد ندارند؛ می‌توان این قانون و اصل را فقط برای آن هستند‌ای به کار گرفت که از روی هستند‌ای پیشافردي<sup>۱</sup> یک فرد شده است. از این حیث، با منطق کلاسیک نمی‌توان به تفرد فکر کرد، چون تفکر با منطق کلاسیک مستلزم آن است که عملیات تفرد با استفاده از مفاهیم و روابط بین مفاهیم که تنها به کار نتایج این عملیات می‌آیند و به نحوی جزئی لحاظ شده‌اند در نظر گرفته شود.

با استفاده از این روش که اصل هویت و قانون طرد شق میانه را بسیار بازدارنده در نظر می‌گیرد انگاره‌ای تازه ظهور می‌کند که جوانب و حوزه‌های کاربردی زیادی دارد: تراشد<sup>۳</sup>. منظور از تراشد عملیاتی (جسمانی، زیست‌شناختی، ذهنی، اجتماعی) است که یک فعالیت به‌وسیله‌اش خود را در هر لحظه درون قلمرویی مفروض می‌پراکند و این پراکنش را در ساخت‌یابی قلمرویی که از مکانی به مکانی دیگر عملی می‌شود می‌یابد: هر ناحیه از این سرشت ساخت‌یافته به‌عنوان اصل و الگو برای ناحیه‌ی بعدی به کار می‌رود، به‌عنوان الفبای ساختمانش، تا آن اندازه که دگرگشت به‌طور پیش‌رونده‌ای همزمان با عملیات ساخت‌یابی گسترش می‌یابد. بلوری که از دانه‌ای بسیار کوچک شروع به رشد می‌کند و در همه‌ی جهات در مادر محلول فوق‌اشباع شده‌اش بسط می‌یابد ساده‌ترین تصویر از عملیات تراشد است: هر لایه‌ی مولکولی پیشاپیش ساخت‌یافته به‌عنوان مبنایی سامان‌بخش برای لایه‌ای تازه شکل گرفته به کار می‌رود. نتیجه‌اش یک ساخت مشبک تقویت‌کننده است. عملیات تراشد یکجور تفرد در فرایند است؛ این عملیات می‌تواند در قلمرو جسمانی به ساده‌ترین نحو ممکن به

1 manner

۲. به‌ویژه، تکرر مراتب بزرگی و غیاب آغازین ارتباط بینایی بین این مراتب بخشی از چنین فهمی از هستند است.

3 transduction

صورت تصریح پیشرونده روی دهد؛ ولی در قلمروهای پیچیده‌تر مانند فرایپاداری حیاتی یا مسأله‌زای روانی می‌تواند با قدم‌های دائماً متغیر جلو برود و در قلمرو ناهمگنی<sup>۱</sup> بسط یابد. تراشد وقتی روی می‌دهد که فعالیتی در کار باشد که هم بابت ساختش و هم بابت کارکردش از مرکز هستنده آغاز می‌شود و از این مرکز در جهات گوناگون بسط می‌یابد، انگار ابعاد متکثر هستنده پیرامون این مرکز ظاهر شده باشند. تراشد هم‌پسته‌ی ظهور ابعاد و ساخت‌ها در هستنده‌ای با تنش پیشافرادی‌ست، یعنی در هستنده‌ای که بیش از وحدت و بیش از هویت است و هنوز خودش را به چندین بُعد مرحله‌زدایی نکرده است. ضوابط غایی که از راه عملیات تراشد به هم می‌رسند مقدم بر این عملیات نیستند؛ پویایی‌اش هم بابت تنش ابتدایی سیستم هستنده‌ی ناهمگن است که خودش را مرحله‌زدایی می‌کند و ابعاد را که بر مبنایشان به خودش ساخت می‌بخشد گسترش می‌دهد؛ این پویایی از تنش بین ضوابطی که تنها در حدود غایی تراشد به دست می‌آیند و تنها در آن‌جا قرار دارند ناشی نمی‌شود.<sup>۲</sup> تراشد می‌تواند عملیاتی حیاتی باشد؛ به‌ویژه بیانگر جهت/معنای تفرّد ارگانیک است؛ می‌تواند عملیاتی روانی و یک رویه‌ی منطقی مؤثر باشد، هرچند به اندیشه‌ی منطقی هم محدود نیست. در قلمرو شناخت، تراشد فرایند راستین ابداع را تعریف می‌کند طوری که نه استنتاجی<sup>۳</sup> یا استقرایی<sup>۴</sup>، بلکه تراشده‌ی<sup>۵</sup> است، که این خود یعنی فرایندش متناظر است با کشف ابعادی که یک مسأله‌زا بر مبنایشان بتواند تعریف شود. تراشد آن است که در عملیات قیاسی<sup>۶</sup> نیز اعتبار دارد. این انگاره را می‌توان برای فهم قلمروهای متفاوت تفرّد استفاده کرد: تراشد به کار تمام مواردی می‌آید که تفرّد در آن روی می‌دهد و پیدایش شبکه‌ای از مناسبات براساس هستنده تجلی می‌یابد. امکان استفاده از تراشد قیاسی برای فهم قلمرو واقعیت حاکی از آن است که این قلمرو در واقع جایگاه ساخت‌یابی تراشده‌ی‌ست. تراشد متناظر است با وجود مناسباتی که وقتی زاده می‌شوند که هستنده‌ی پیشافرادی به خودش تفرّد می‌بخشد؛ تراشد بیانگر تفرّد است و سبب می‌شود بتوان به تفرّد اندیشید؛ بنابراین تراشد انگاره‌ای‌ست هم متافیزیکی و هم منطقی. تراشد برای فریدیدایی کاربرد دارد، و خودش همان فریدیدایی‌ست. تراشد از حیث عینی این امکان را فراهم می‌آورد که شرایط سیستمی تفرّد، رزونانس درونی<sup>۷</sup>، و مسأله‌زای روانی درک شوند. تراشد از حیث منطقی می‌تواند به‌عنوان شالوده‌ی سنخ تازه‌ای از پارادایم‌گرایی قیاسی به کار رود و این امکان را فراهم آورد که از تفرّد جسمانی به تفرّد ارگانیک، از تفرّد ارگانیک به تفرّد روانی، و از تفرّد روانی به امر ترافرادی سوپرتکیو و اپرتکیو برویم طوری که تمام این موارد خط‌سیر پژوهش فعلی را تعریف کنند.

---

1 heterogeneity

۲. برعکس، بیانگر ناهمگنی آغازین دو سطح از واقعیت است، یکی بزرگتر از فرد، یا همان سیستم فرایپادار تمامیت، و دیگری کوچکتر از فرد، همچون ماده. فرد، بین این دو مراتب بزرگی آغازین، خودش را با فرایند تقویت ارتباطات بسط می‌دهد طوری که تراشد مهم‌ترین حالت اولیه‌ی این ارتباط است و پیشاپیش در تفرّد جسمانی وجود دارد.

3 inductive

4 deductive

5 transductive

6 analogical

۷. رزونانس درونی اولیه‌ترین حالت ارتباط بین واقعیاتی با مراتب متفاوت است، و فرایند مضاعف تقویت و تراکم را شامل می‌شود.

باید بدون تردید تصدیق کرد که تراشد نمی‌تواند به‌عنوان الگوی روندی منطقی ارائه شود که ارزش اثبات دارد. در واقع دوست نداریم بگوییم که تراشد روندی منطقی در معنای رایج کلمه است؛ تراشد فرایندی ذهنی است و حتی، بیش از یک فرایند، خود کارکرد ذهن کاوشگر است. این کارکرد عبارت است از پیگیری هستندند در پیدایش یا تکوینش، در تکوین اندیشه همزمان با پیدایش اثره. در این جستجو، همین کارکرد ذهن فراخوانده می‌شود تا نقشی را که دیالکتیک ناتوان از آن است اجرا کند، زیرا مطالعه‌ی عملیات تفرد نه برای تناظر با پیدایش امر منفی به‌عنوان مرحله‌ی دوم، بلکه برای تناظر با درونماندگاری امر منفی در شرط اولش به‌صورت دوسویه‌ی تنش و ناسازگاری است. مثبت‌ترین امر در حالت هستندند پیشافرادی (در حالت وجودی پتانسیل‌ها) علت ناسازگاری و ناپایداری این حالت نیز هست. امر منفی ابتدا به‌عنوان ناسازگاری در فریدیدایی می‌آید، ولی این طرف دیگر غنای پتانسیل‌هاست؛ پس این منفی یک منفی جوهری نیست. امر منفی هرگز یک مرحله یا فاز نیست، و تفرد هم نه یک سنتز، نه بازگشتی به وحدت، بلکه مرحله‌زدایی از هستندند با آغاز از مرکز پیشافرادی ناسازگاری پتانسیل‌دار است. از این چشم‌انداز متکی بر فریدیدایی، خود زمان نیز تجلی بُعدمندی<sup>۲</sup> هستندند ایست که به خودش تفرد می‌بخشد.

تراشد بدین ترتیب صرف کارکرد ذهن نیست، تراشد شهود است، چون تراشد آن است که ساخت به‌وسیله‌اش در قلمرو یک مسأله‌زا ظاهر می‌شود و حل مسائل طرح‌شده را فراهم می‌آورد. با این حال، تراشد (ترنسداکشن) در تقابل با استنتاج (دیداکشن) در جایی دیگر به دنبال اصلی برای حل مسأله‌ی قلمرو نمی‌گردد؛ تراشد ساخت حلال (حل‌کننده) را از خود تنش‌های قلمرو بیرون می‌کشد، درست همان‌طور که محلول فوق‌اشباع‌شده با استفاده از پتانسیل‌ها و بر اساس سنخی شیمیایی که شامل می‌شود تبلور می‌یابد و از صورتی بیگانه که از بیرون اضافه شده بهره‌ای نمی‌برد. تراشد حتی با استقرا (اینداکشن) هم قابل قیاس نیست، زیرا گرچه استقرا خصایص ضوابط واقعیت را (که قلمرو مورد بررسی را شامل می‌شوند) حفظ می‌کند و ساخت‌های تحلیل خود این ضوابط را بیرون می‌کشد اما تراشد فقط امر مثبت را حفظ می‌کند، یعنی آنچه را برای همه‌ی ضوابط مشترک است، و هرچه را منحصر به آن‌ها باشد کنار می‌گذارد. تراشد، برعکس، کشف ابعادی است که سیستم هر کدام از ضوابط‌شان را در ارتباط با هم قرار می‌دهد، به شیوه‌ای که واقعیت کامل هر کدام از ضوابط قلمرو بتواند بدون ازدست‌دادن هیچ چیز، بدون تقلیل‌یافتن، خودش را در این ساخت‌های تازه کشف‌شده قرار دهد. تراشد حلال<sup>۱</sup> واژگونی منفی به مثبت را برعهده می‌گیرد؛ آنچه به‌واسطه‌اش این ضوابط با هم یکی نمی‌شوند، آنچه به‌واسطه‌اش آن‌ها ناهمخوان‌اند (معادل معنی این واژه در نظریه‌ی ادراک عمیق) در سیستم رفع گنجانده و به شرط دلالت بدل می‌شود. این ضوابط تضعیف اطلاعات را شامل نمی‌شوند؛ تراشد با این واقعیت توصیف می‌شود که نتیجه‌ی این عملیات شبکه‌ای انضمامی شامل تمام ضوابط اولیه است؛ سیستم آخر از همین شبکه‌ی انضمامی ایجاد و تماش را شامل می‌شود. مرتبه‌ی تراشدی هرآنچه انضمامی باشد را حفظ می‌کند، همین‌طور هرآنچه با ابقای اطلاعات توصیف می‌شود، در حالی که استنتاج نیازمند ازدست‌دادن اطلاعات است. تراشد، همچون فرایند دیالکتیکی، جوانب متقابل را حفظ و یکپارچه می‌کند؛ تراشد، برخلاف دیالکتیک، وجود یک

1 mental process

2 dimensionality

زمان پیشینی را به عنوان چارچوبی که تکوین در آن روی می‌دهد پیش فرض نمی‌گیرد، چرا که در تراشد خود زمان به یک راه حل، به بُعدی از امر سیستمی کشف شده بدل می‌شود: زمان از امر پیشافردی برمی‌آید درست همچون دیگر ابعادی که تفرد بر مبنایشان روی می‌دهد.<sup>۱</sup>

انگاره‌ی صورت کافی نیست اگر بخواهیم به عملیات تراشدی بیان‌دیشیم که همان شالوده‌ی تفرد در سطوح متفاوتش است. انگاره‌ی صورت به نحوی ماده‌صورت‌باورانه بخشی از همان سیستم اندیشه را می‌سازد که جوهر هم بخشی از آن است، که نسبت را پسینی وجود ضوابط می‌داند: این انگاره‌ها با استفاده از نتایج تفرد ساخته و پرداخته شده‌اند؛ آن‌ها تنها می‌توانند واقعیتی فقیر را به چنگ آورند که بدون هرگونه پتانسیلی است و در نتیجه نمی‌تواند به خودش تفرد بخشد.

انگاره‌ی صورت را باید با انگاره‌ی اطلاعات که وجود یک سیستم در حالت توازن فراپایدار را پیش فرض می‌گیرد عوض کرد؛ اطلاعات، برخلاف صورت، هرگز ضابطه‌ای یکتا نیست، بلکه دلالتی‌ست ناشی از ناهمخوانی. انگاره‌ی قدیمی صورت، بنا بر الگوی ماده‌صورت‌باورانه، بی‌اندازه از هر انگاره‌ی سیستم و فراپایداری مستقل است. برعکس، فحوای نظریه‌ی گشتالت انگاره‌ی سیستم را شامل می‌شود، آن‌هم به عنوان حالتی که سیستم حین یافتن توازنش به سوی آن میل می‌کند: راه حل تنش. متأسفانه، یکجور پارادایم‌گرایی فیزیکی بسیار خلاصه شده سبب شد نظریه‌ی گشتالت صرفاً حالت توازن پایدار را در مقام حالت توازن سیستم در نظر بگیرد که قادر به حل تنش‌هاست: نظریه‌ی گشتالت از فراپایداری بی‌خبر بود. دوست داریم نظریه‌ی گشتالت را به دست بگیریم و از راه معرفی شرط کوانتوم نشان دهیم که مسائل طرح شده از سوی نظریه‌ی گشتالت نمی‌توانند با استفاده از انگاره‌ی توازن پایدار مستقیماً حل شوند، بلکه آن‌ها را تنها می‌توان با استفاده از توازن فراپایدار حل کرد. صورت مناسب<sup>۲</sup> نه دیگر صورت ساده، صورت هندسی بامعنا، بلکه صورت دلالت‌گر است، یعنی همان‌که مرتبه‌ای تراشدی را درون سیستم واقعیت که شامل پتانسیل‌هاست برقرار می‌کند. این صورت مناسب حافظ سطح انرژی سیستم است و پتانسیل‌هایش را با سازگار کردنشان ابقا می‌کند: صورت مناسب ساخت سازگاری و ماندگاری‌ست، بُعدمندی ابداع شده‌ای‌ست که بر مبنایش سازگاری بدون زوال وجود دارد.<sup>۳</sup> انگاره‌ی صورت این‌گونه لایق آن است که با انگاره‌ی اطلاعات عوض شود. با این کار، انگاره‌ی اطلاعات هرگز نباید به سیگنال‌ها یا پشتیبان‌ها یا حاملان اطلاعات در یک پیام تقلیل یابد؛ نباید همچون نظریه‌ی فن‌آورانه‌ی اطلاعات با این انگاره برخورد کرد، نظریه‌ای که در ابتدا از فن‌آوری‌های مخابره منتزع شده بود. پس انگاره‌ی محض صورت باید دو بار از پارادایم‌گرایی فن‌آورانه‌ی بسیار ساده شده نجات یابد: اول، در نسبت با فرهنگ کلاسیک، انگاره‌ی صورت باید از روش استنتاجی که از آن در الگوی ماده‌صورت‌باورانه

---

۱. این عملیات با عملیات تفرد حیاتی متناظر است: یک گیاه وساطتی بین مرتبه‌ای کیهانی و مرتبه‌ای زیرمولکولی برقرار می‌کند و گونه‌های شیمیایی موجود در خاک و هوا را به وسیله‌ی انرژی نورانی ناشی از فوتوسنتز ترتیب می‌دهد و توزیع می‌کند. گیاه پیوندگاهی‌ست بین عناصر، و خودش به عنوان رزونانس درونی این سیستم پیشافردی (متشکل از دو لایه‌ی واقعیت که در بدو امر بدون هرگونه ارتباطند) گسترش می‌یابد. این پیوندگاه بین عناصر رسالتی و رای عناصر را برآورده می‌کند.

2 Good Form

۳. صورت به منزله‌ی ارتباطی فعال یا رزونانسی درونی ظهور می‌کند که تفرد را موجب می‌شود: صورت همراه با فرد ظهور می‌کند.



استفاده می‌کرد نجات یابد؛ و بار دوم، برای آن‌که اطلاعات در هیئت دلالت از نظریه‌ی فن‌آورانه‌ی اطلاعات در فرهنگ مدرن همراه با تجربه‌اش در انتقال از طریق کانال‌ها نجات یابد. در واقع همین هدف را می‌توان در نظریات متوالی ماده‌صورت‌باوری، صورت مناسب، و نظریه‌ی اطلاعات دید: کشف لزوم ذاتی دلالت‌ها برای هستند؛ سعی می‌کنیم همین لزوم ذاتی (التصاق) را در عملیات تفرد بیابیم.

بدین طریق، بررسی تفرد می‌تواند به اصلاح مفاهیم فلسفی بنیادی بیانجامد، چون می‌توان تفرد را به‌عنوان نخستین چیزی در نظر گرفت که باید در مورد هستند شناخت. بدیهی‌ست که حتی قبل از آنکه مشروعیت قضاوت درباره‌ی هستند‌ها را داشته باشیم می‌توانیم به دو طریق از هستند سخن بگوییم: در معنی اول، معنی بنیادی، می‌گوییم هستند هست تا آن‌جا که هست؛ ولی در معنی دوم، که همواره در نظریه‌ی منطق با معنی اول منطبق می‌شود، می‌گوییم هستند هستند است تا آن‌جا که تفرد یافته است. اگر درست باشد که منطق گزاره‌هایش راجع به هستند را تنها پس از تفرد بیان می‌کند، آنگاه ضرورت دارد تا نظریه‌ای برای هستند وضع شود که مقدم بر هر شکل از منطق باشد؛ این نظریه می‌تواند به‌منزله‌ی شالوده‌ی منطق به کار رود، زیرا هیچ چیز از پیش اثبات نمی‌کند که تنها یک راه ممکن برای تفردبخشیدن به هستند وجود دارد. اگر سنخ‌های گوناگون تفرد وجود داشته باشند، منطق‌های گوناگونی هم وجود خواهند داشت، طوری که هر کدام متناظر با سنخ خاصی از تفرد خواهد بود. دسته‌بندی فردپدایی‌ها این امکان را فراهم می‌آورد تا با استفاده از مبنای معتبر تکثر منطق را متکثر کنیم. ایجاد اصل‌موضوعه برای شناخت هستند‌ی پیشافردی نمی‌تواند مشمول منطقی از پیش موجود شود، زیرا نمی‌توان هرگونه معیار، هرگونه سیستم منفک از محتواهایش را تعریف کرد: تنها تفرد اندیشه می‌تواند با تحقق بخشیدن به خودش با تفرد هستند‌ها که از خود اندیشه متفاوت‌اند همراه شود. پس نه شناختی بی‌واسطه از تفرد وجود دارد، نه شناختی باواسطه از آن، بلکه شناخت در مقام عملیات وجود دارد که موازی با عملیاتی که می‌شناسیم به جریان می‌افتد. نمی‌توانیم تفرد را (در فهم رایج از این عبارت) بشناسیم، تنها می‌توانیم تفرد بخشیم، خودمان را تفرد دهیم، و درون خودمان تفرد بیابیم. این فهم، در کناره‌ی آنچه به‌درستی شناخت خوانده شده، قیاس بین دو عملیات یا شیوه‌ی خاصی از ارتباط است. سوژه تفرد واقعیتی بیرونی سوژه را با استفاده از تفرد قیاسی شناخت درون خودش به چنگ می‌آورد؛ اما از خلال تفرد شناخت و نه از راه صرف شناخت است که تفرد هستند‌هایی که سوژه نیستند فهم می‌شود. چه بسا هستند‌ها را بتوان از راه شناخت متعلق به سوژه شناخت، ولی تفرد هستند‌ها را تنها با تفرد شناخت متعلق به سوژه می‌توان درک کرد.

ترجمه پیمان غلامی